

هو العليم

قاعده لاضرر و حدود تصرف در اموال

قاعده لاضرر و حدود تصرف در اموال

سلسله دروس قواعد فقهیه - قاعده لاضرر - جلسه دوازدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی اعتبار روایتی از دعائم الإسلام درباره لاضرر و هدم بناء به نقل از قاضی

نعمان مصری

روایت دیگر، روایتی است که در «دعائم الإسلام» ذکر شده، گرچه کتاب دعائم الإسلام کتابی است که قاضی نعمان مصری این کتاب را تألیف کرده است و در خصوص ایشان تعدیل نشده است ولی روایاتی که ایشان نقل می‌کند به جهت موقعیت آن زمانی که داشته و این کتاب را به عنوان کتاب قانون بیان کرده، این کتاب از روایات شیعه اخذ شده و مراسیلی که در این کتاب آمده در حکم فتاوی شیعه مطرح هستند، بنابراین ما می‌توانیم به عنوان تأیید نه به عنوان تأسیس، روایات دعائم الإسلام را مورد نظر قرار بدهیم.

مناقشه در تشیع قاضی نعمان و حجیت روایات دعائم الإسلام به عنوان فتاوی شیعه

سؤال: خود ایشان که شیعه هست؟ خود ایشان متهم به تشیع هستند یعنی بعضی او را شیعه می‌دانند؟
جواب: در شیعه بودن ایشان اختلاف نظر وجود دارد، بعضی‌ها ایشان را از این باب شیعه می‌دانند که یک قرائنی در روایاتش مشاهده کردند ولی بعضی‌ها هم ایشان را شیعه نمی‌دانند، منتهی به مقتضای وقت و دولت فاطمی که شیعه بودند، حُکام فاطمیین شیعه بوده‌اند، از این نقطه نظر آمده بر طبق مذاق تشیع، این روایات را در این کتاب، بیان کرده است، در هر صورت من دلیل موثقی بر تشیع ایشان پیدا نکردم، با اینکه تتبع هم کردم، ولی در خصوص روایات دعائم الإسلام، اینکه متخذ از شیعه هست در این حرفی نیست یعنی خود متن روایات شیعه را بیان کرده. گرچه سند را ذکر نکرده ولی حالا تک و توک ممکن است که روایات عامه که موافق با مذاق تشیع هست اینجا هم آورده باشد از باب عدم خلاف در این روایات.

تحلیل متن روایت هدم جدار و سقوط دیوار همسایه به نقل از امام صادق علیه السلام

روایتی که ایشان نقل می‌کند که در آن جمله لاضرر و لاضرار هست روایت هدم بناء است و هدم حائط است که در آنجا دارد: رُوينا عن أبي عبد الله عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ جِدَارِ الرَّجُلِ وَهُوَ سِتْرَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَارِهِ، سَقَطَ فَاِمْتَنَعَ مِنْ بُنْيَانِهِ؟ قَالَ لَيْسَ يَجْبَرُ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَجِبَ ذَلِكَ لِصَاحِبِ الدَّارِ الْآخِرَى لِحَقِّهِ أَوْ شَرَطَ فِي أَصْلِ الْمَلِكِ. وَلَكِنْ يُقَالُ لِصَاحِبِ الْمَنْزِلِ اسْتُرْ عَلَى نَفْسِكَ فِي حَقِّكَ أَنْ شَتَّ قَيْلَ لَهُ فَإِنْ كَانَ الْجِدَارُ لَمْ يَسْقُطْ وَلَكِنَّهُ هَدَمَهُ أَوْ أَرَادَ هَدْمَهُ اضْرَارًا بِجَارِهِ لَغَيْرِ حَاجَتِهِ إِلَى هَدْمِهِ قَالَ، لَا يَتْرَكَ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى

الله علیه و اله لاضرر و لاضرار و ان هدمه کلف ان یبنیه.

بررسی صورت نخست هدم دیوار بدون توافق و انطباق آن با قاعده تسلط بر اموال

یک دیواری بین همسایه بوده و این دیوار افتاده. خب دیوارها معمولاً یا مشترک است یا این دیوارها مال یکی از دو همسایه است. حالا این دیوار که افتاده آیا باید به صاحب حائط بگوییم که این دیوار را دوباره بنا کن؟ حضرت می فرماید نه، این دیوارش خراب شده، دلش می خواهد به همین کیفیت، بدون دیوار بماند. دیوار همسایه را که خراب نکرده، دیوار خودش خراب شده، فرض کنید که الآن این یک حائطی است بین این همسایه و بین آن همسایه ولی این الآن مال این همسایه است. الان این حائط مال همسایه سمت چپی است. حالا این تمایل پیدا کرده و خراب شده، خب این همسایه به چه ملاکی به این بگوید دوباره دیوارت را بساز؟ می گوید خب این منزل من پیدا است. می گوید برو خودت دیوار را بساز، خانه ات می خواهی پیدا نباشد پاشو برو دیوار بساز. اینکه تکلیفش بکنند حتماً برو دیوار را بنا کن این بر چه اساسی است؟ می گوید من اصلاً نمی خواهم منزل دیوار داشته باشد. نمی خواهم داشته باشد. این یک صورت که حضرت می فرماید که خب این منطق با قواعد است الناس مسلطون علی اموالهم خب اصل بیان حضرت منطق بر خود قاعده هم هست، به اصطلاح تاسیسی نیست بلکه تقریری است. بیان، بیان تقریر است.

بررسی صورت دوم هدم دیوار به واسطه شرط قبلی یا حق در اصل ملک

صورت دوم اینکه این دیواری که الآن ساقط شده این دیوار یک حقی قبلاً بر قوام این دیوار بر عهده این همسایه بوده فرض کنید که من باب مثال اینها هر دو با هم منزل را ساختند و قرار بر این گذاشتند که دیوار را این بسازد. دیوار و ساتر بین دو دار، دیوار این منزل سمت چپی باشد پس بنابراین بر اصل ستر و بر اصل ستاریت حائط، قبلاً توافقی بوده که این جدار بین حائط که باعث ستر و حفاظ بین دو منزل هست این بر عهده این صاحب دار باشد پس بنابراین به واسطه هدم این حائط یک حقی بر له این صاحب الدار و بر علیه این شخصی که حائطش فوت شده تعلق می گیرد. از این نقطه نظر می تواند مکلف بشود به تجدید بناء، چطوری که حضرت دوباره می فرماید که الا آن یكون وجب ذلک لصاحب الدار الاخری لحق او شرط فی اصل الملک. قبلاً یک شرطی بوده و یا حقی در اینجا بوده که به واسطه این حق، این شخص صاحب دار می تواند ادعا بکند که بایستی این دیوار دوباره ساخته بشود، این هم باز منطق با قواعد هست که الناس مسلطون علی اموالهم، المؤمنون عند شروطهم وامثال ذلک، خب در اینجا باز هم مسئله ای نیست.

بررسی صورت سوم هدم حائط بدون غرض عقلایی و تعارض آن با قاعده لاضرر

مسئله در آن جایی است که این شخص، بدون دلیل بیاید حائط خودش را هدم کند، دلش می خواهد حائط خودش را بردارد و این را از بین ببرد. باز در اینجا مسئله دو صورت به خود می گیرد یا این هدم حائط

لغرض عقلایی است. به جهت غرض عقلایی این کار را انجام داده یا غرض عقلایی نبود. اگر به خاطر غرض عقلایی باشد باز نمی‌شود او را اجبار کرد همان گونه که در روایت داریم: فان كان الجدار لم يسقط ولكنه هدمه او ارادَ هدمه اضراراً بجاره لغير حاجته الى هدمه. و این لغیر حاجته یعنی همان غرض عقلایی، اگر غرض عقلایی باشد در اینجا، باز نمی‌شود مکلف به بناء بشود آن هم به جهت آنکه تصرف در مالش کرده به یک غرض عقلایی گرچه آن غرض عقلایی موجب ضرر به غیر می‌شود ولی این اضرار به غیر با اضرار به خود صاحب الدار در صورت منع از هدم با هم تکافی می‌کند چون اگر این را بخواهیم هدمش نکند ضرری به خود صاحب الدار وارد می‌شود اگر بخواهد هدم کند یک ضرری به این صاحب الدار اضراری وارد می‌شود این دو اضرارها همدیگر را دفع می‌کنند پس بنابراین این نمی‌تواند مکلف به بناء بشود، از این باب. ولی اگر هدمش به غرض عقلائیه نباشد در این صورت که غرض عقلائیه نباشد حضرت می‌فرماید لا یتربک، نباید این کار را انجام بدهد و ذلك ان رسول الله، پیغمبر فرمودند لا ضرر و لا اضرار و ان هدمه کلف ان یبینه. این روایتی است که در اینجا بیان شده.

خب در این روایت مطالبی هست. مطلب اول در سند این روایت است. خب روایت، روایت مرسل است «رؤینا» از ابی عبدالله علیه السلام که حضرت اینطور فرمودند، سند را در اینجا ذکر نکرده و این روایت در جای دیگر هم نیست. این یک مسئله است.

مناقشه فقهی در جواز مطلق تصرف در مال و رد نظریه ملکیت مطلقه

مطلب دوم اینکه ناقل این روایت قاضی نعمان است که موثق نیست ولی من حیث المجموع کسی که شمس الفقاهه داشته باشد و به فقه الحدیث وارد باشد مطلب را می‌فهمد که این روایت، روایتی است که منطبق با قواعد است و اشکالی که در اینجا شده این است که در صورت هدم بدون غرض عقلایی، این روایت منافات با قواعد دارد. جهتش هم این است که با قواعد ملکیت و تسلط بر اموال و غیره، این روایت منافات دارد و بنابراین از این نقطه نظر محل اشکال است وقتی که شخص، متصرف در اموالش هست و شارع این تصرف را تایید و امضا کرده چه فرق می‌کند بین اینکه غرض عقلایی مترتب باشد بر این تصرف یا غرض عقلایی مترتب نباشد؟ من مالک این فرش هستم دلم می‌خواهد این فرش را بیندازم در اتاق، دلم می‌خواهد این فرش را در حیاط بیندازم زیر باران و از بین برود. من مالک منزلم هستم دلم می‌خواهد در این منزل خودم بنشینم یا دلم می‌خواهد این منزل را مرکز برای انبارش بکنم یا کاری انجام بدهم این تصرف در اموال است و اشکال ندارد و همینطور من مالک منزل.....

تبیین تقیید تصرفات مالکانه به اذن شارع و حرمت اسراف و تبذیر

تصرف در ملک و اصل ملکیت یک امر اعتباری است که اعتبارش رفعاً و وضعاً به ید شارع است. چه

وضع این ملکیت و چه رفعش و همینطور خصوصیت تصرفات ملک، اینها همه به دست شارع است ما نمی‌توانیم در ملک خود تصرف کنیم کیف نشاء بلکه تصرف باید تصرف عقلایی باشد یا اینکه تصرف، تصرف شرعی باشد. این فرش مال ماست شما این فرش را می‌توانید درش تصرف کنید، تصرف کنید به این منوال که هم در اتاق بیندازید هم در هال بیندازید و هم در ایوان، اما این فرش را درش تصرف کنید بیندازید در حیاط که باران بخورد و از بین برود این تصرف، تصرف عدوانی است و حرام است. مالی دارید این مال میوه‌ای هست می‌توانید این میوه را بخورید، مهمان دعوت کنید، به فقیر بدهید و سایر منافع مطرح و اینها، حالا شما می‌توانید این میوه و غذا را از بین ببرید؟ نه خیر اینها اسراف است و تبذیر است و حرام است و شرعاً اشکال دارد پس بنابر این هم اصل ملکیت بدست شارع است و هم نحوه استفاده به دست شارع است، در هر دو طرف قضیه، و همینطور در تصرف دیگران نسبت به مال غیر، این تصرف وضعاً و رفعاً به دست شارع است.

رد ادعای تسلط مطلق بر عبد و عدم جواز اضرار به او در فقه اسلامی

فرض کنید شارع یک مالی را مباح می‌کند یک مالی را غیر مباح می‌کند. تصرف در این زمین را مباح می‌کند تصرف در آن زمین را حرام می‌کند. در منزل رفیق و دوست رفتن و تصرف در غذا و امتعه را حلال می‌کند ولی در منزل غریب را حرام می‌کند پس بنابراین اینطور نیست که ما یک ملکیت مطلقه داشته باشیم و بایّ نحو کان بتوانیم در این مال تصرف کنیم یک همچنین ملکیتی ما اصلاً نداریم. عبد ملک برای مولاست تصرف در این عبد و در این مال بایّ نحو جایز نیست. اهل تسنّن می‌آیند چیز می‌کنند دیگر. ادله چیز و این حرفها دارند دیگر! **إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ** (المؤمنون، ۶) ﴿خب عبد هم جزء ما ملکیت ایمانهم است دیگر! نه اصلاً استدلال دارند بر این قضیه! خب این تصرف. این عبد را نمی‌توانی تصرف کنی نمی‌توانی جوری از او بار بکشی که از بین برود، کمرش درد بگیرد، ثد مه‌ای به او وارد بشود. او مبتلا بشود یک همچنین تصرفی حرام است و همینطور بر طبق آنچه را که شرع اجازه داده بایستی که با این عبد برخورد کرد با اُمّه باید برخورد کرد. به طور کلی در تمام موارد ملکیت، ما یک ملکیت مطلقه و تصرف طلق به هیچ وجهی نداریم.

تبیین بنای عقلا در محدودسازی تصرفات موجب اضرار به غیر و سلب حقوق

سؤال:؟

جواب: ما بطور کلی بحثمان در تأسیسی نیست. شما حالا یا بناء عقلاء را ملاک برای تصرف قرار می‌دهید یا اینکه خود همان امضای شارع را ملاک قرار می‌دهید ما در هر صورت بحثمان راجع به آن جهت نیست. ما بحثمان راجع به این است که عقلا یا شارع، هر کدام می‌خواهند باشند، تصرف مطلقه را در مال جایز نمی‌دانند اگر به عقلا بگویید که این فرشش را می‌خواهد بیرون بیندازد و از بین ببرد عقلاء مذمت می‌کنند. اگر

شما به عقلاً بگویید این شخص از عبدش آنقدر کار می‌کشد که از بین ببرد، مذمت می‌کنند. این یک اصل عقلایی است و عقلاً هم خلاف فطرت و خلاف وجدان نمی‌تواند حکم بکنند و اگر هم بخواهند حکم بکنند عقل جلوی آنها را می‌گیرد و همانطوری که ما عرض کردیم بنای عقلاء با بنای عقل دو تا نیست الا اینکه عقل بناء کلی دارد و عقلاً در مسائل جزئی آن بناء کلی را می‌آیند پیاده می‌کنند یعنی بناء عقلاء مصداق مبانی و قضایای کلی عقل است این مصادیق را عقلاً بیان می‌کنند ولی عُرف یک همچنین مطلبی ندارد یعنی بحث ما بحث عرفی نیست. بحث، بحث عقلایی یا عقل است.

بناءً علیهذا یکی از مواردی که عقلاً در اینگونه موارد تصرف می‌کنند و بناء را دخیل می‌دانند، این تصرفاتی است که شخص در ملک خودش انجام بدهد به نحوی که آن تصرف موجب اضرار به غیر بشود و سلب حق غیر بشود اینگونه دخالتها را عقلاً می‌آیند در اینگونه تصرفات اعمال می‌کنند.

مثال‌های فقهی عقلایی درباره ممنوعیت ایجاد معبر، چاپخانه یا طویله در محله مسکونی

مثلاً یک منزلی است و این منزل در یک کوچه‌ای واقع هست و راه برای این کوچه از کنار منزل همین شخص قرار می‌گیرد، این می‌گوید این معبر، معبر من است، از در منزل من می‌گذرد.... و همین قضیه را یک بار دیگر من تذکر دادم در همان حائط انصاری، که این بحثش در آنجا می‌آید، یک موردش همین جایی است که دارم عرض می‌کنم و این مسئله خیلی مسئله مهم و دقیقی است که به صرف اینکه الآن این معبر از منزل این شخص می‌گذرد این شخص نمی‌تواند ممانعت بکند و بگوید این معبر از منزل من است و بنابراین دیگران باید یک حقی به من بدهند و چیزی به من تعلق بگیرد و ممانعت بکند و امثال ذلک، چرا؟

به جهت اینکه درست است که این معبر از جلوی منزل این است ولی این یک معبری است برای این منزل و منزلهای دیگر. این نمی‌تواند بیاید در جلوی منزلش فرش بیندازد و ممانعت بکند و امثال ذلک. بنای عقلاییه در تصرفی است که این تصرف، اضرار به تصرف غیر نکند یا اینکه فرض کنید این شخص اگر بیاید در یک جای مسکونی، الآن فرض بکنید که این....، گرچه الآن همه چیز از بین رفته دیگر، قر و قاطی شده، می‌گویند محله، محله مسکونی است یا محله تجاری است؟ در محله مسکونی اگر یک شخص بیاید تصرف کند در منزلش و من باب مثال یک چاپخانه بیاورد در منزلش که حرکت آن چاپخانه باعث لرزه بشود و باعث سرو صدا بشود برای منازل دیگر، عقلاً می‌آیند در اینجا دخالت می‌کنند و تصرف مطلقه این را، در اینجا محدود می‌کنند، تخصیص می‌زنند. این تصرف تصرفی است که اضرار به تصرف غیر، در اینجا وارد نکند یا اینکه اگر یک شخصی من باب مثال بگوید که من می‌خواهم این منزل خودم را طویله کنم! در این جای مسکونی به جای اینکه آدم بیاورم گاو و گوسفند در این منزل می‌خواهم بیاورم، خب این در اینجا اضرار به غیر است. آن بوی اغنام و علوفه و کثیف کاری و همینطور عفونت و مرضی که از این منزل تسری می‌کند به سایر منازل، این

عقلاء می آیند در اینجا تصرف می کنند می گویند: حق نداری؛ طویله می خواهی درست کنی برو بیرون قم درست کن. توی یک محله مسکونی آمدن و اینکار را کردن که موجب اضرار به غیر بشود، موجب اذیت بشود اینها همه دخالت عقلایی در اینجا دارد.

تحلیل معیارهای غرض عقلایی و تناسب آن با شدت ضرر وارده بر غیر

پس بنابراین در آن مواردی که تصرف انسان در آن ملکش موجب شود که حقی از غیر تضییع شود و یا ضرری به غیر وارد بشود، در این صورت عقلای می آیند جلوی آن تصرف را می گیرند. حالا در اینجا گرچه در این روایت نیست ولی در اینجا که باز حضرت در اینجا می فرماید لَغَرَضٍ عقلایی ما باید ببینیم آن غرض عقلایی که در اینجا هست آیا از نقطه نظر تکافی با آن حقی که دارد از او سلب می شود آیا مساوی هست یا اینکه مساوی نیست؟

یک وقتی دیوارش را که دارد خراب می کند غرض عقلایی دارد من باب مثال اگر دیوار خراب نشود یک سنگینی وارد می کند به یک قسمت از بناء که مجبورند این را خراب کنند و این بناء به طور کلی خراب می شود چون بعضی از بناها هست که یک طرف دیوار را باید خراب کنند که یک طرفش سبکتر بشود طرف دیگرش سنگین تر بشود و اینها. یا اینکه می خواهد مقداری از دیوار را خراب بکند به خاطر اینکه چاره ای ندارد، یک ممّری می خواهد باز کند برای منزلش از یک طرف، از یک حائطی که دارد و امثال ذلک، حالا این یک غرضی، حالا ما باید در اینجا ببینیم، یک وقتی درست است که غرض، غرض عقلایی است ولیکن آن اضراری که به غیر وارد می کند اقوی و اشدّ است از آن ضرری که به خودش وارد می کند.

فرض کنید دیوار را خراب می کند به خاطر اینکه زیر دیوار یک تگّه زیاد پیدا کند باغچه کند برای خودش، خب آن طرف هم باغچه می توانی درست کنی اما حالا این دیوار یک دیوار یک متری هست و می گوید من می خواهم این دیوار را خراب بکنم. این طرف حیاطم باغچه نیست. غرض، غرض عقلایی هم هست می گوید من می خواهم این طرف حیاطم را باغچه کنم، درخت بکارم، گل بکارم الآن این کاری که تو داری انجام می دهی، خب این آنقدر اهمیتی ندارد تا اینکه اضرار به غیر بشود، آن طرف هم می توانی این کار را بکنی خیلی مسئله و قضیه فرق نمی کند در اینجا،

سؤال: روایت که اطلاق ندارد نسبت به کلّ ما یحصل؟!!

جواب: همین، آن وقت ما از کجا می فهمیم که آیا روایت در اینجا اطلاق دارد یا روایت در اینجا ساکت است؟ آنی که می گوید لغرض عقلایی، آیا غرض عقلایی در هر مرتبه و در هر شدت؟ یا اینکه نه، غرض عقلایی، غرض عقلایی است که عَقْلًا آن را بپسندند؟ غرض من این است که خود عنوانی که در اینجا مطرح شده، قضیه معنونه ما به غرض عقلایی این خودش تحدید می کند این موارد را. اگر این کار را انجام بدهد عقلا

این را غرض عقلایی نمی‌شمردند، صحبت در این است. اگر این عمل را انجام بدهد عقلا این را غرض عقلایی می‌شمردند، صحبت در این است. آن وقت عقلا در کجا غرض عقلایی می‌شمردند؟ لحاظ می‌کنند ببینند این نفعی که به این می‌رسد با ضرری که به این می‌رسد در چه حد است. اگر ضرری که به واسطه من به این می‌رسد اقوی باشد از این ضرر یا مساوی باشد عقلا حق را می‌دهند به این صاحب الدار که دیوارش را می‌خواهد هدم کند، آن وقت این می‌شود غرض عقلایی. اگر آن طرف باشد دیگر این غرض، غرض عقلایی نخواهد بود لذا عقلا می‌گویند نه، این کار را نکن خب برو آن طرف این کار را بکن گرچه فی حد نفسه اگر این دار آخری نبود خود این فی حد نفسه غرض عقلایی بود ولی غرض عقلایی با تناسب و ارتباط با اغراض دیگر سنجیده می‌شود. عرض من این است که موضوعیتی که غرض عقلایی پیدا می‌کند این موضوعیت در گرو ارتباط با بقیه ارتباطات است. در گروی مقایسه با بقیه مناسبات و امثال ذلک است. آن وقت بناءً علیهذا خود عنوان غرض عقلایی در اینجا محدّد موضوع است و خودش در اینجا عقد موضوع می‌بندد، این یک جهت.

جهت دوم اینکه آن اطلاقی که شما فرمودیدجا ندارد، او این است که در اینجا خود حضرت می‌فرماید که لغیر حاجته الی هدمه. این که حضرت در اینجا می‌فرماید حاجت به هدم ندارد این یک وقتی حاجت یعنی احتیاج، یعنی ابرام، یعنی الزام، یعنی نیاز، نیاز اگر باشد غرض، غرض عقلایی می‌شود اگر نیاز آن چنانی نباشد دیگر آن وقت احتیاج نمی‌گویند در اینجا. لذا خود حضرت هم در روایت، در اینجا خودش این مسئله را بیان می‌کند.

بحث درباره حقوق جوار و مدنیّت و جریان آن در توسعه اماکن مقدسه بر اساس روایت

موسی بن جعفر علیه السلام

نقل روایت مناظره موسی بن جعفر علیه السلام با منصور دوانیقی درباره هدم منازل اطراف کعبه

از این نقطه نظر ما می‌توانیم بگوییم که همسایه‌ای که در جوار همسایه دیگر زندگی می‌کند یک حقوقی به طرفین در اینجا تعلق می‌گیرد به این می‌گویند حقوق جوار یا حقوق مدنیّت و همینطور آن شخصی که در یک مجتمع زندگی می‌کند یک حقوقی تعلق می‌گیرد مجتمع نسبت به این فرد، لذا این مسائلی که در شهر و مدنیّت و اینها پیش می‌آید اینها همه بر همین اساس است بر اساس جوار است یعنی گرچه ما نداریم یک همچنین چیزی، عقلا و غرض عقلانیّه یعنی در اینکه این الآن آمده و در اینجا جا گرفته، خواهی نخواهی خودش را ملتزم کرده به تعهد به این حقوق و إلّا می‌رفت توی بیابان زندگی می‌کرد و روی همین اساس یک روایت بسیار عجیبی که ناظر به همین قضیه است و ناظر به همین مطلب است آن روایت روایتی است که در

مورد هدم بناهایی که در حول کعبه و مسجد الحرام است آمده که در زمان منصور دوانیقی آمدند و به منصور گفتند دیگر حجاج زیاد شدند و مسجد الحرام دیگر تکافی نمی‌کند این جمعیت را. فرستاد دنبال آن افرادی که دور و بر بودند که منازلشان را بخرد، گفتند ما نمازلمان را نمی‌فروشیم، منازلی که در دور صفا و مروه هست نمی‌فروشیم.

این روایت روایتی است که خیلی‌ها رد کردند این روایت را ولو اینکه اینها همه از نفهمی‌شان است. آن وقت همه علمای اهل تسنن را احضار کرد. و همه اینها گفتند حق با اینهاست و اینها صاحبان دار، ملکشان را نمی‌خواهند بفروشند و تو نمی‌توانی اینها را مجبور کنی و ماند که چه کند. یکی گفت بفرستیم در مدینه و جواب سؤال را از موسی بن جعفر بگیریم. فرستاد شخصی را در مدینه و گفتش که ما در این معضله گیر کردیم حضرت فرمودند به منصور بگو که به این صاحبان دار بگوید که آیا وقتی شما آمدید در اینجا؛ شما در اینجا بودید و بعد کعبه را بنا کردند یا نه، کعبه بود و شما بعد آمدید در اینجا؟ اگر کعبه بود و بعد شما آمدید پس این حق اولاً به کعبه تعلق می‌گیرد شما به عنوان در پناه کعبه بودن و دست نیاز به کعبه دراز کردن و التجاء به کعبه کردن و در تحت عنايات و الطاف و برکات و نعمتهایی که از کعبه و مسجد الحرام به جانب شما می‌رسد در این عنوان وارد شدند، پس شما خواهی نخواهی ملتزم شده‌اید که کعبه مقدم است و کعبه یک عنوان است نه اینکه یک شی خاص است به لحاظ آن عنوان که **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَ الْبَادِ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نَذْفُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (الحج، ۲۵) وَ أَذِنَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (الحج، ۲۷)** اینها باید از همه اطراف بیایند. این اذن عمومی به همه کرة الارض است که بیایند در اینجا، لازمه آمدن اینجا، دلیل التزامی که ما در اینجا داریم این پذیرا شدن کعبه است که کعبه این افراد را پذیرا بشود در طواف پذیرا بشود در سعی پذیرا بشود در عبادت پذیرا بشود این لازمه دعوت عام است پس شما خواهی نخواهی ملتزم شدید بر این که حق کعبه بر حق شما مقدم است پول آنها را بده و خواستند یا نخواستند منزلشان را خراب کن و این را داخل در مسجد الحرام کن. این مسئله مربوط است به کعبه.

تسری حکم حق جوار و مدنیّت به حرم‌های مطهر ائمه اطهار و جواز تخریب منازل اطراف برای

توسعه

مطلبی که در اینجا مطرح است این است که آیا ما هم همین حکم را می‌توانیم تسری بدهیم به سایر اماکن مشرّفه. فرض کنید که در حرم امام رضا علیه السلام یا در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها یا در سایر اماکن که این نکته و اشکال از اینجا وارد می‌شود. حالا اگر قضیه عکس بود اگر در اینجا مردم بودند و آن مشهد بعد ایجاد شد در اینجا چه باید کرد؟

عرض ما در اینجا این است که در اینجا آن افرادی که یک حقّ مدنیت که ما اسمش را حق مدنیت می‌گذاریم حق جوار می‌گذاریم چون در اینجا این عنوان مقدس که آن مشهد مقدس هست و آن تربت مقدس هست یک حقّی را نسبت به همه افراد ایجاد می‌کند که همه افراد از این مکان مقدس بهره‌مند بشوند و همه افراد بیایند و در یک همچنین جایی بهره‌مند شوند و اختصاص نداشته باشد به یک عده خاصی که مربوط به آن شهر باشد و امثال ذلک، همان ملاکی را که موسی بن جعفر علیه السلام در هدم ابنیه در حول مسجد الحرام فرمودند به همان ملاک، که اولویتی است که از ناحیه تقدس مکانی می‌آید برای افرادی که مشرف به آن امکنه می‌شوند از این نقطه نظر همین جهت در اینجا می‌آید و در اینجا هم به همان ملاک مسئله ساری و جاری است. این را می‌گوییم حقّ مدنیت.

یعنی کسانی که در دور و بر مکان مقدس در اینجا سکنی دارند خواهی نخواهی ملتزمند به اینکه این حق مدنیت را، این حق جوار را لحاظ کنند، چطور اینکه اگر به واسطه ضیق مکان، اضرار بر غیر وارد بشود ما می‌توانیم منازل را خراب کنیم و شوارع ایجاد کنیم، برای تسهیل امر و برای رفع ضیق و حرج بر مسلمین، برای رفع ضرر و اضرار بر مسلمین. همینطور به خاطر آن حقّی که به واسطه تشرف و به واسطه این مکان مقدس می‌آید بر له این مکان و بر علیه آن افرادی که خود سکونت آنها و خود حضور آنها، موجب ضیق و حرج بر زائرین است بناءً علیهذا آنها هم مشمول این قاعده هستند. به این می‌گویند حقّ مدنیت، حق جوار که اینها ملتزم هستند و اینها باید منازلشان را واگذار کنند و جای دیگر بروند. لذا تخریبی که برای حرم حضرت رضا علیه السلام در اماکن اطراف حرم مطهر انجام شده و می‌شود، تمام اینها صحیح است و همه بلا اشکال است و نماز خواندن در آنجا و در آن شارع نه تنها صحیح است بلکه در اینجا نماز خواندن مانند خود صحن، ثواب دارد (نه آن طور که بعضی ها می‌گویند اشکال دارد).

و حتی عرض من این است که اگر یک جایی وقف بود و نمی‌شود وقف را دست زد، این حق بر آن حق وقف حکومت دارد و آن وقف را باید از بین بُرد به خاطر این حقّی که در آنجا هست چطوری که اگر یک وقفی موجب بشود اضرار بر صاحبان وقف ایجاد بکند یا اینکه در حال هدم است باید تبدیل به أحسن بشود و امثال ذلک یکی از آن موارد هم همین حکومتی است که در اینجا به واسطه اُحقّیت در اینجا می‌آید. البته این که حقش را بدهند درست است، باید حقش را هم به افراد بدهند آن یک مسائلی دیگر است که باید در آنجا مطرح بشود و حتی نه آن مقدار بلکه بیشتر از آن مقدار هم، به آن مقدار که جامعه مسلمین اقتضا کند می‌شود این حق را اعمال کرد بدون هیچگونه نگرانی و رودربایستی.

پس بنابراین ما الآن می‌توانیم به واسطه این زواری که دارند می‌آیند حرم حضرت معصومه، اگر یک وقتی اینها زیاد بشوند به نحوی که صحن و امثال ذلک تکافی نکنند و زوار در زحمت بیفتند می‌توانیم تمام

منازل اطراف را تخریب کنیم و همه را داخل صحن کنیم و پول آنها را بدهیم بگوییم بروید پی کارتتان و بروید سر جایتان، این به خاطر چیست؟ این را می‌گویند حق جوار، حق جوار و حق مدنیت یکی از حقوق عقلائی است که عقلا این را لحاظ می‌کنند در ارتباط با جامعهٔ مسلمین، در آن ارتباط جامعه، آن حق را لحاظ می‌کنند پس بنابراین از این نقطه نظر هیچ اشکال نیست. بنابراین این روایت هم صدرأ و هم ذیلاً دقیقاً با مبانی ما که تسلط بر اموال است بر آن مبانی عقلایی ما، بر این اضرار بر غیر و امثال ذلک، این روایت موید است و مُنطبق است. این هم روایت چهارم تا به بقیه برسیم

پاسخ به پرسش‌های فقهی درباره لزوم احداث دیوار همسایه و حکم تخریب مساجد برای

معابر عمومی

سؤال: این روایت می‌خواهد بگوید فقط مورد هدم نیست حالا اگر کسی خانه‌ای ساخت و جداری هم نداشت و عدم وجود جدار هم اضرار بر جار هست پس اینجا باید هدم بر بنا هم بکنیم؟

جواب: بله

سؤال: هدمش به خاطر نبود جدار است، چون اضرار وارد می‌شود پس می‌شود هدم کرد؟

جواب: بله می‌شود. به هر صورت در هر موردی که خود عمل انسان موجب ضرر بر آن غیر بشود می‌شود آن را انجام داد. البته خب در این صورت می‌توانیم به آن همسایه بگوییم که خودت آن دیوار را درست کن

سؤال: ممکن است مانعی داشته باشد.

جواب: چه مانعی داشته باشد؟

سؤال: پول می‌خواهد

جواب: پول می‌خواهد برود بگیرد. پول ندارد من چکار کنم؟ مثل اینکه بگوید آقا من آب ندارم بیا شیلنگ آبت را به ما وصل کن. خب نداری پاشو برو. عقلا نمی‌گویند ...، عقلا می‌گویند خودت برو. وقتی که شما بروی یک خانه بسازی فرض کنید همسایه بهت مشرف است گرچه این اشراف و اینها غلط است. خب تو برو جلویش را بگیر. دلت می‌خواهد تو برو جلویش را بگیر. بله اگر یک نحوه‌ای باشد که آن نحوه بخواهد اضرار وارد کند پنجره‌ای باز کند در حیاط یک شخصی نه در ملکش، درها را باز کند این در آنجا فرض کنید اشکال دارد این نمی‌شود.

سؤال: مسجد هم همینطور است؟ مثل وقف است؟

جواب: همه را می‌شود. مسجد و وقف و همه را می‌شود همه کار کرد. لذا همین مسجدی را که در طهران می‌گویند یک مدتی اختلاف وجود داشت بین او و شهردار فلان که آیا اتوبان کنند یا نکنند و این حرفها؟

از من مسئله‌اش را پرسیدند گفتم اگر بشود از جای دیگر عبور کرد جوری قرار داد ولو اینکه یک قدری طولانی بشود این کار را انجام بدهید نباید مسجد خراب بشود. مثلاً می‌گویند فلان ساختمان، فلان ساختمان بشود ولی اگر نشود انجام داد و منحصر باشد مسجد هم باید خراب کنند.

سؤال: حکم مسجد هم از آنجا برداشته می‌شود؟

جواب: نه احکام مسجد در آنجا هست زمینش تا ابد مسجد هست ولی مسجدی است که دیگر استفاده نمی‌شود

اللهم صل علی محمد و آل محمد